

چنگیز و ش توامر شمشیر خوافشان
لیکن دریغ باشد حنظل فروختن
پنجاه سال عمر بمعروف گشته صرف
فحشا و منکراست رواج ارچه در جهان
چون ماهیار دل بسکندر دهر چرا

مولای فضل کیست که در آستانوی
در پیشگاه شیخ
این اسم از سما شده نازل برای حمق
در کاخ بن هبتق باقل نژاد چون
ان کودنی که سینه ز سینی نکرد فرق
باری بدین گروه جو یارای انس نیست
ویرانه را بوم نهر لاشه را بزاغ
چون زال زرز سیر پرستان شوم و وحید

با راستی دو دست تولا براورم
یارا ندارم براورم
من کام عقل چون ز مسمی براورم
پروانه عقول بطغرا براورم
چونش بنام زاده سینا براورم
چون وحش یا بصخره صما براورم
وز زاغ و بوم بال تبرا براورم
در قاف آشیانه چو عقا براورم

بقلم آقای امیرخیزی تهریزی

عجائب البلدان

در شماره اول سال یازدهم مجله شریفه ارمغان مقاله مختصر ولی بسیار مهمی بقلم استاد معظم آقای ملک الشعراى بهار در تحت عنوان : (امیرالدین مسعود نخچوانی) نگارش یافته بود مقاله مزبور برای کسانیکه و لم و عشق مفرطی به تتبع آثار و اخبار ادباء و شعراى گذشته دارند مژده نوینی در برداشت و آن عبارت بود از اینکه : ابوالمؤید بلخی ، شاعر معروف دوره سامانیان و مؤلف شاهنامه مشهور یا منظوم و ناظم یوسف و ذلیخا که متاسفانه هر دو از بین رفته است تالیف دیگری نیز داشته است موسوم به (عجائب البلدان) که نسخه ناقصی

از این در کتابخانه فاضل مذکور موجود است . اگر محققا نسخه مزبور تالیف ابوالمؤید بلخی باشد از دو حیث قابل توجه و شایان اهمیت خواهد بود یکی از جهت احیای نام شاعر مزبور و دیگری از جهت قدمت تالیف .

هر چند که آقای ملک الشعراء منحصر بفرد بودن نسخه را حدس زده بودند با وجود این علاقه مندانرا باب امید بکلی محدود نبود و انتظار رسیدن مژده دیگری را نیز داشتند و احتمال میدادند که شاید روزی مبشر دیگری پیدا شدن نسخه کاملی از انرا تبشیر کند . چندی بر این بگذشت و از شاهد مقصود خبری نشد و کسی در صدد تعقیب ان بر نیامد نزدیک بود که بکلی موحیات یأس فراهم آید که باز از کشور شاعر پرور خراسان نویدی بگوش رسید . در شماره هشتم سال یازدهم مجله ارمغان مقاله بقلم آقای پروین گنابادی در تحت عنوان : « عجائب البلدان » منتشر شد .

همینکه در فهرست مجله عنوان مزبور بنظر رسید با نهایت شتاب زدگی مجله را ورق زده در صفحه (۶۱۷) بقرائت مقاله مشغول شدم و چون از قرائت آن نارغ آمدم فکر غریبی در مغزم تولید یافت چنین گمان کردم که شاید نسخه آقای پروین قسمت ناقصی از قسم (اختتام) کتاب حبیب السیر بوده است و متدرجا این فکر در مخیله ام قوت گرفت تا اینکه گمان بدرجه یقین نزدیک شد و مرا بتسوید این سطور تشویق کرد . از فاضل محترم آقای پروین مستدعیر که اگر حقیقت امر بخلاف تصور بنده بوده است از راهنمایی طریق صواب دریغ نفرمایند .

برای توضیح مقصود لازمست که نخست راجع باشباهیکه در خصوص جلد هفتم (روضة الصفا) و نسب صاحب حبیب السیر روی داده شرحی نگاشته سپس عقیده خود را راجع به نسخه عجائب البلدان و جلد هفتم روضة الصفا بآقای پروین اظهار کنم .

از جمله اشتباهاتی که برای اغلب مورخین روی داده و هنوز هر درخت خود باقیست اینست که روضه الصفا هفت جلد است و صاحب حبیب السیر پسر صاحب روضه الفصاحت : دو صورتیکه روضه الصفا شش جلد است و جلد هفتم آن الحاقیست و صاحب حبیب السیر نوه دختری صاحب روضه الصفاست نه پسر وی (۱) و ما در این مقاله اسم و نسب هر دو مؤلف را با کیفیت تالیفات ایشان ذیلا می نگاریم .

- امیر خوائد صاحب روضه الصفا -

امیر خوائد محمد بن سید برهان الدین خاوند شاه بن کمال الدین محمود است سلسله نسبش به پنج واسطه بخاوند سید اجل بخاری میرسد (۲) پدرش خاوند شاه پس از فوت کمال الدین محمود برای تحصیل ببلخ آمد و پس از فراغ از تحصیل بیخا راجعت نکرد و در بلخ مترطن شد و در همانجا نیز وفات یافت و معروف بودن امیر خوائد ببلخی ازینروست مرحوم معتمدالدوله اورا خوارزمی مینویسد بدون اینکه مأخذی ذکر کند . مطالعات فرنگی
خاوند شاه غیر از صاحب ترجمه دو پسر دیگری نیز داشت که اسمریکی سید نظام الدین احمد بود که در زمان بدیع الزمان میرزا و تبه صدارت ویرا داشت و دیگری سید نعمت الله بود که نسبت کشف و ارامات بوی میدهند .
امیر خوائد در سال ۸۴۷ متولد شده . پس از تکمیل تحصیلات در بهار جوانی غالب اوقات خود را بمطالعه کتب تاریخ صرف نموده و بتحقیق حالات پیشینیان اشتغال میورزید تا اینکه در این فن مهارت کامل یافت بنا بر آنچه خودش در دیباچه کتاب روضه الصفا مینگارد در بعضی اوقات که شمه از نوادر حکایات در مجسم افاضل بزبان آوردی و از تاریخ پیشینیان سخن رانندی مورد تصدیق و تحسین حاضرین میشد و از او تقاضا میکردند که کتاب

(۱) لایبیل فرهاد میرزا معتمدالدوله : ص ۱۹۸ چاپ طهران (۲) حبیب السیر

تاریخی تالیف کند .

امیر خواند خود نیز قلمبالتالیف کتاب تاریخی مایل بود و همواره بی فرصت میگشت تا آنکه به مجلس امیرعلیشیرنوائی حاضر شد و مقصود خود را راجع بتالیف کتاب اظهار داشت از آنجائیکه امیر مزبور شخص ادیبی بود و ترویج اهل ادب را از وظایف لازمه خود میدانست لذا امیر خواند را تشویق نمود که کتاب تاریخی تالیف کند چون مشارالیه توجه و مساعدت امیر را در باره خود مطابق مطلوب دید شروع بتالیف تاریخ روضة الصفا کرد پس از اتمام شش جلد آن بتفصیلیکه ذکر خواهد شد در سال (۹۰۳) وفات کرد

کتاب روضة الصفا

امیر خواند کتاب روضة الصفا را بنام امیرعلیشیر نوائی تالیف کرده است و در دیباچه هر يك از مجلدات آن اسم امیر مزبور را با تبجیل و تفخیم ذکر میکند کتاب مزبور مشتملست بر یکمقدمه و هفت قسم (جلد) بدین ترتیب :

مقدمه : در بیان فوائد علم تاریخ

قسم اول : در بیان اول مخلوقات و احوال انبیاء و ملوک عجم و حکماء

قسم دوم : در حالات حضرت رسول ص و خلفای راشدین

قسم سوم : در حالات ائمه اثنی عشر و خلفای عباسیه

قسم چهارم : در بیان وقایع پادشاهان معاصر عباسیان

قسم پنجم : در احوال چنگیزیان

قسم ششم : در حالات تیموریان

قسم هفتم : در بیان سلطنت سلطان حسین بایقرا

امیر خواند شش جلد از تاریخ روضة الصفا را تمام کرد ولی کامیاب

باتمام جلد هفتم نگردید و دفتر هفتم آن الحاقیست و متعلق بامیر خواند نیست

زیرا که دفتر مزبور مشتمل است بوقایع حالات سلطانه حسین بایقرا و هبجده سال پس از فوت او را تا زمان محمد زمان میرزا یعنی تا سال (۹۲۹) چنانکه عبارت خاتمه جلد مزبور که ذیلا درج میشود این مسئله را تصریح میکند «بالاخره محمد زمان میرزا (نوه سلطان حسین بایقرا) در هنگام محاصره بلخ گرفتار گردید و او را بنزد (بابر میرزا) فرستادند و او بلخ را بوی تفویض نمود و تا سنه تسع و عشرين و تسعمائه ۹۲۹ در آنولایت بود تا لوای جهانگیری صفویه اعتلا یافت و آن سلسله محذول شد و نوبت بصفویه رسید» کتاب در اینجا بانجام میرسد و شروع میشود بشرح حال امراء آق قویونلو و قرا قویونلو که ضمیمه ایست از طرف امیرالشعراء رضاقلیخان باندازه سه صحیفه که تفصیل آن خواهد آمد. بدیهیست شخصیکه در سال (۹۰۳) بدرود حیات گفته و نایب (۲۶) سال پس از مرگ خود را پیش بینی نمیتواند بکند و نسبت دادن اینقسمت بوی ناشی از عدم وقوف بتاریخ زندگانی صاحب کتابست مرحوم معتمد الدوله در کتاب زنبیل مینگارد: (اما آنکه تاریخ روضة الصفا هفت مجلد نیست صاحب خلاصه الاخبار که پسر همام الدین امیر خواندست نوشته است که بدرم شش جلد روضة الصفا را تمام کرد و دفتر هفتم بنا بر عدم مسوده صادرات احوال و واردات احوال صاحبقران بیهمال نا تمام ماند رجاء واثق چنین است که اگر مسوده افعال بدست آید این بنده تمام کند و مراد از صاحبقران سلطان حسین میرزای بایقراست که سی سال ایام حکمرانی او بود و باز خود مؤلف خلاصه الاخبار در آخر کتاب نوشته است که وفات والد ماجد در شهر هرات در دوم ذیقعده سنه ۹۰۳ هجری بناخوشی سوء القیبه اتفاق افتاد.

صاحب حبیب السیر در قسمت تراجم احوال فضلا و امراء دوره سلطان حسین میرزا در ذیل ترجمه حال امیر خواند مینگارد: «که حضرت ابوی

مخدومی را در ایام حیات میل بانقطاع و انزوا شد و از اختلاط خلایق دامن همت در چید و مدت یکسال در گازرگاه گذرانید و اکثر اوقات را بکسب سعادت اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانید و در ماه رمضان سنه اثنی و تسم مائه بواسطه عرض مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده به بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بود در دوم ذی قعدة سنه ثلث و تسعمائه از محنت آباد جهان بریاض راحت فزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت در سن شصت و شش سالگی دست داد و دفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد « پس جای تردید باقی نیست که جلد هفتم روضه الصفا الحاقیست فقط حرف در این است که ابن الحاق در چه تاریخ و با دست که بوده است در اینکه جلد مزبور خلاصه مانندی است از قسمت اخیر جزو سوم جلد سوم حبیب السیر شبهه نیست زیرا قطع نظر از اینکه تقسیمات هر دو کتاب بیک ترتیب و نسق بوده عبارات آنها نیز بیک منوال است تفاوتیکه در بین عبارات مشهود است همیشه قدر است که عبارات کتاب حبیب السیر را قدری تحریف و تلخیص کرده روضه الصفا نموده اند و آنسبیکه چنین الحاقی را جایز شمرده حذف عبارات مترادفه و تشبیهات و تغییر دادن بعضی از جملات را نیز مشروع فرض کرده بعبارة اخری خود را اولی بقصر دانسته است برای مثال چند سطر از هر دو کتاب راجع بقضیه از جنال امیر سلیم شیر نوائی ذیلا نقل میشود :

روضه الصفا : « روز دوشنبه پنجم جمادی الاخر قاصدی قمر مسیر از اردوی اعلیٰ بدار السلطنه هرات رسید و این بشارت رسانید که مواکب کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه سریر سلطنت و استقلالست ، روز سه شنبه نماز پیشین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب بر سر استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزید روز دیگر

بجانب امیر محمدولی بیک که در آنشب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرموده و بعد از اندک مسافتی طی فوج فرح از ملازمان سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل آنجناب سرافراز می گشتند .

حبیب السیر : « که در روز دو شنبه پنجم جمادی الاخر قاصدی قمر مسیر از اردوی اعلیٰ بدارالسلطنه هرات رسید و این بشارت رسانید که مواکب کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه مستقر سر بر سلطنت و استقلال است و اهتزاز نسائم این خبر بهجت اثر در قاب زمستان ریاض امانی و آمال متوطنان آن دیار حضرت و نصرت پذیرفته خواص و عوام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و روز سه شنبه نماز پیشین مقرب خاقان ظفر قرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجله اصحاب و اعزّه احباب بر سر استعجال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزید و روز دیگر از آنجا برباط پایاب تشریف برده درانمقام قرب وصول موکب همایون استماع نمود و در اکثر آنشب از غایت شمع بادراک شرف ملازمت خاقان سعید بیدار بود و در وقتیکه ریاضان تقدیر محفّه زرنگار خسرو ثوابت و سیار را برتوسن سپهر دوار بستند بصحت و سلامت سوار شده بجانب رباط امیر محمد ولی که در آنشب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود پس از طی اندک مسافتی فوج فرح از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافراز میگشته و نوازش میافتند . »

فرق مابین عبارات این دو کتاب این است که اولاً مقدمه که قریب ده سطر و راجع ببراءت استهلالست در کتاب حبیب السیر بوده و روضه الصفا اصلاً آنقسمت را ندارد . وثانیاً حذف باره جملات منشیانه و باقی عبارات عین هم دیگرند و بعضی از مورخین را عقیده براین است که جلد هفتم روضه الصفا

را صاحب حبیب السیر نوشته و بدان الحاق کرده است .

رضاقلی خان امیرالشعراء هدایت که بامر ناصر الدین شاه سه جلد بمجلدات روضه الصفا افزوده :

(جلد هشتم و نهم و دهم از زمان صفویه تا زمان ناصرالدینشاه)

و مقدمه و فهرستی بدان نوشته است و در ظهر هر یک از مجلدات روضه الصفا اشاره بمحتویات همان جلد و تاریخ طبع آن نموده جلد هفتم روضه الصفا را متعلق بصاحب حبیب السیر میداند چنانکه در ظهر جلد هفتم مینویسد:

« جلد هفتم از مجلدات تاریخ روضه الصفا که فرزند میرخانند خواندمیر صاحب حبیب السیر تالیف کرده است و آن از آغاز حال سلطانحسین میرزا بن منصور باقر است و اولاد او تا انجام کار بدیع الزمان و مجمعی از حالات قراقوینلو و آق قوینلو که بنده درگاه فلک اشتباه رضاقلی التخلص بهدایت بجهت رابطه با سلاطین صفویه در آخر آن الحاق نموده بامر امنای دولت اعلی حضرت ناصرالدین شاه قاجار دردارالطباعة خاصه جدیده صورت انطباع پذیرفت . . . ۱۲۷۰ »

شمس الدین سامی در ضمن ترجمه حال غیاث الدین خواندمیر صاحب حبیب السیر گوید کتاب ناقص روضه الصفا را که پدرش نوشته بود با نوشتن جلد هفتم اتمام کرد .

عجب تر اینکه مؤلف جلد هفتم روضه الصفا اسم خود را غیاث الدین خواندمیر نوشته که لقب صاحب حبیب السیر است و عبارت کتاب بدینگونه است « اما بعد چنین گوید فقیر حقیر کثیر التقصیر اصعب عباده الله غیاث الدین خواندمیر ... الخ »

اگر در حقیقت مؤلف کتاب صاحب حبیب السیر بوده است و نخواسته

است کتاب جدش ناقص باشد چرا مختصر اشاره هم بچگونگی امر نکرده است و بعلاوه بطوری داخل در موضوع شده است که اگر شخصی بی به تباین اسم نبرد هرگز نمیتواند تصور کند که نویسنده جلد هفتم غیر از نویسنده مجلدات سابق بوده است چنانکه مینگارد « بعد از اتمام مجلدات سابقه با اشاره حضرت تعالی مرتبت کیوان رفعت مشتری طلعت خورشید منزلات صاحب قلم و شمشیر امیر علیشیر سلمه الله تعالی و مد ظلال جلاله علی رؤس المسلمین تا اینجا که گوید « امیدواری از حضرت جل ذکره آنست که توفیق رفیق گرداند تا مثل اقسام سابقه این قسم را هم مرقوم قلم گرداند تا مجلدات کلام از کتاب با تمام رسد ... الخ » در اینکه مقدمه کتاب از امیر خواند نبوده جای تردید نیست زیرا که علتی نداشته است که کتاب خود را بنام دیگری رقم کند و علاوه بر این سبک و اسلوب انشاء نیز باهمدیگر موافقت ندارد .

و اما نسبت دادن آن ب صاحب حبیب السیر نیز بجهت چندی بنظر بعید میاید اولاً صاحب حبیب السیر در مقدمه کتابش وقتیکه مؤلفات خود را میشمارد ابتدا اسمی از جلد هفتم روضه الصفا نمیبرد ثالثاً در مقدمه جلد هفتم روضه الصفا که بنام وی رقم شده است اگر در حقیقت از او بوده است بچه مناسبتی بترتیب مجلدات سابق شروع بمقصود کرده و بهیچوجه متعرض مطالب دیگری نشده و از چگونگی امر سخن بمیان نیاورده است ثالثاً چنانکه در مقدمه سایر مجلدات امیر خواند تالیف کتاب را منوط بامر امیر علیشیر میکرده است در اینجا نیز همان ترتیب عیناً منظور شده است رابعاً امیر علیشیر در سال ۹۰۶ یعنی سه سال پس از فوت صاحب روضه الصفا وفات کرده است و کتاب حبیب السیر چنانکه ذکرش خواهد آمد در سال ۹۳۰ تمام شده است اگر فرض کنیم که امیر علیشیر خواند میر را امر با تمام روضه الصفا کرده است او بطور کتابیرا

که ۲۴ سال پس از فوت امیر علیشیر تالیف کرده است در زمان حیات وی خلاصه کرده است .

پس آنچه بنظر صحیح تر میاید اینست که یکی از مورخین بخمال اینکه روح امیرخواند را از خود خوشنود کند قسمتی از جزو سوم حبیب السیر را خلاصه کرده بروضه الصفا علاوه نموده است .

خواند میر

خواند میر را چنانچه ذکر شد اغلب مورخین بسربلافصل امیرخواند میدانند و این اشتباه از آن ناشی شده است که صاحب حبیب السیر امیرخواند را که جد مادری اوست بعنوان ابوی مقامی مینگارد در صورتیکه خواند میر اصلاً شیرازیست و امیرخواند بلخی یا بخاری ، سلسله نسب خواند میر بنابر آنچه خود صاحب ترجمه در ذیل حالات میرزا سلطان محمود بسرب سلطان ابوسعید گرگانی تصریح کرده است بدین نحو است

غیاث الدین المدعو بخواند میر بن خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی و پدر غیاث الدین خواجه همام الدین وزارت سلطان میرزا محمود را داشت و باز در ذیل شرح حال برهان الدین خاوندشاه مینویسد که یکی از پسران برهان الدین : امیر خواند محمد است که والد بزرگوار مسود اوراقست . « خواند میر در سال (۱۸۰) متولد شده است پس از رسیدن بسن رشد اغلب اوقات خود را بمطالعه کتب و آثار گذشتگان مصروف داشت تا اینکه در رشته تاریخ تفوقی پیدا کرد و بنابر آنچه خودش در دیباچه کتاب حبیب السیر مینگارد « بعد از وقوف بر اوضاع فرق بنی آدم و اطلاع بر چگونگی حالات طوایف امرکاهی بنا بر اشارت عظماء ملک و ملت و احیاناً بر سبیل رسم و عادت در شیوه نظر و اثر مجلدات در سلك انشاء کشید و منشئات مکمل و مرتب گردانید مانند خلاصه الاخبار

واخبار الاخبار و منتخب تاریخ و صاف و مکارم الاخلاق و مائر الملوك و دستور الوزراء خوانند میر در اوایل سال ۹۲۷ بتشویق یکی از بزرگان هرات موسوم به امیر محمد الحسینی مبادرت بتالیف کتاب حبیب السیر نمود چون جلد اول کتاب بشرف اختتام رسید سید مزبور کشته شد و آثار انقلاب در خراسان روز بروز زیاد تر شد تا آنکه نوادهم ذی الحججه ۹۲۷ دورمش خان شاملو با امر شاه اسمعیل صفوی در ملازمت سام میرزا والی ایالت خراسان بهرات وارد شد و در ششم صفر ۹۲۸ خواجه حبیب الله که یکی از محترمین دربار شاه اسمعیل و حامل فرمان صاحب اختیاری دورمش خان از طرف شاه اسمعیل بود بهرات رسید و در سایه تدابیر خان مزبور انقلابات خراسان مرتفع گردید و غیاث الدین بتقریبی بمجلس خواجه حبیب الله راه یافته و مشمول عواطف وی گردید جلد اول کتاب را بنظر خواجه رسانید موقع تحسین یافت و بتشویق خواجه بتحریر دو جلد اخیر آن مشغول شد و در سال (۹۳۰) کتاب حبیب السیر را بنام خواجه حبیب الله با تمام رسانید و سبب تسمیه آن بحبیب السیر از این روی بوده است و ماده تاریخ اتمام آن کتاب (آثار الملوك و الانبیاء) است و در سال ۹۳۳ بقندهار رفته و از آنجا به هندوستان مسافرت کرد و در نهمصد و سی و پنج شهر (آگره) که مقر سلطنت ظهیر الدین محمد بار شاه بود رسید و در زمان نصیر الدین محمد همایون پادشاه ملازم خدمت وی بود و بنا نوشته شمس الدین سامی کتاب (قانون همایونی) را بنام وی نگاشته است و در سال نهمصد و چهل و دو بمرض اسهال از جهان بگذشت و حسب الوصیه جنازه او را دهلی نقل کرده و در جوار مزار شیخ نظام الدین اولیاء امیر خسرو دهلوی دفن کردند.

حبیب السیر

کتاب حبیب السیر مشتملست بر سه مجلد و هر مجلدش حاوی چهار جزء که در کلیه ۱۲ جزء میباشد و بریک افتتاح و یک اختتام بتربیت ذیل :

افتتاح : در ذکر اول مخلوقات حضرت جهان آفرین

مجلد اول در چهار جزء

جزو اول : در حالات انبیاء و مرسلین جزو دوم : در اخبار ملوک
عرب و عجم جزو سوم : شمه از حالات حضرت رسول ص جزو
چهارم : در حالات خلفاء راشدین

مجلد دوم در چهار جزء

جزء اول : در حالات ائمه اثنی عشر ص جزو دوم : در خلفای بنی عباس
جزو سوم : دو وقایع ایام خلفای مزبور جزو چهارم : در سلاطین دوره
خلفای عباسی

مجلد سوم در چهار جزء

جزء اول : در حالات چنگیز و اولادش جزو دوم : سلاطین معاصر
چنگیزیان جزو سوم : تیموریان جزو چهارم : ابتدای دوات صفویه
اختتام : در بدایع و غرائب جهان

و تاریخ تالیف آن چنانکه ذکر شد در سال ۹۲۷ شروع شده و در سال
۹۳۰ در هرات خاتمه یافته است. و از جمله مزایای این کتاب یکی این است
که در خاتمه تاریخ هر کدام از سلاطین معروف شرح حال جمعی از وزراء و امراء
و علماء و سادات و شعرا و خطاطین و نقاشانرا بطور اختصار مینگارد.

و این را نیز نگفته نگذیریم که مرحوم معتمدالدوله نسبت تالیف کتاب
خلاصه الاخبار را چنانکه ذکر آن گذشت به پسر امیر خواند میدهد در صورتیکه
صاحب حبیب السیر آنرا در جزء مؤلفات خود می‌شمارد و حاجی خلیفه در
کشف الظنون نیز تالیف آنرا بخواند میر صاحب حبیب السیر نسبت میدهد و
عین عبارت کشف الظنون اینست : (خلاصه الاخبار فی احوال الاخبار) فارسی

مجلد لغیث الدین محمد بن همام الملقب بخواند میر الفه لامیر شیر فی حدود سنه ۹۰۰ تسعمائه ورتب علی مقدمه و عشرة مقالات و خاتمه المقدمه فی بدء الخلق و لمقالات فی الایباء و ملوک العجم و السیر و الخلفاء و بنی امیه و العباسیه و معاصریهم و الملوک آل چنگیز خان و آل تیمور و الخاتمه فی اوصاف هرات و سکاها لخص فیہ روضة الصفا لاییه . « .

و شمس الدین سامی نیز در قاموس الاعلام خلاصة الاخبار را در جزو تالیفات خواند میر میثم ارد از آنجا ٲیکه نگارنده را بکتاب خلاصة الاخبار دسترس نبود این است که در صدد تحقیق آن برنماید .

تا اینجا آنچه لازم بود در خصوص جلد هفتم روضة الصفا و اشتباهات مورخین راجع بکتاب مزبور و نسب صاحب السیر نگاشته آمد و اینک موقع آن رسیده که چند سطری در اصل موضوع یعنی کتاب (عجائب البلدان) و (روضه

الصفای) آقای پروین نوشته شود . روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
آقای پروین در مقاله خود راجع بکتاب (عجائب البلدان)

پس از درج دو سطر از مقاله آقای ملک الشعرا مبنی بر تاسف ایشان که شاید این نسخه (عجائب البلدان) ابوالثوید بلخی منحصر بفرد باشد چنین مینگارد .

« چون يك نسخه خطی از کتاب مزبور در نزد اینجانب موجود است لازم دیدم

برای استحضار خاطر عالی ایشان و سایر قارئین معظم بشرح آن پردازم سپس طول و عرض کتاب خود را معین کرده مینگارد که این نسخه شامل دو کتاب

است اولی جلد هفتم روضة الصفا ست و درمی مجموعه ایست مشتمل بر دریاها و دیچه هار جبل و چشمه ها . . . و مخصوصاً ذکر عجائب ختای بطور مفصل و برای

جلد هفتم روضة الصفای خود مزایائی ذکر کرده است که تقریباً منحصر بفرد بودن انرا میرساند . آنچه دوباره این دو کتاب بنظر نگارنده رسیده اینست که

کتاب اول ایشان جلد هفتم الحاقی روضه الصفا نبوده و قسمتی از جزء سوم حبیب السیر بوده است و مزایائی که یکان یکان نسبت بکتاب خود شرح داده من دون استثناء متعلق بحبیب السیر است . اولاً میفرمایند: این کتاب شامل مقدمه ایست هبنی بر اختصار وقایع زمان سلطنت سلطان حسین بایقرا و اسامی رجال دوره او و قریب سه صفحه است .

این مقدمه فهرست مانندی را که آقای پروین انرا از مزایای کتاب خود میداند یکی از مختصات حبیب السیر است و بدینگونه شروع میشود: « مشاطة رخسار ابکار سخن و پیرا به بند عذار حکایات نو و کهن . . . الخ »

و ثانیاً مینویسند: در وسط کتاب ترجمه حال برخی از مشاهیر شعرا و عرفا و غیره اضافه شده است و برای اثبات مقصود شرح حال دو نفر از معروفین اندوره را که یکی (معین الدین اسفرازی) و دیگری هانفی است از همان کتاب نقل میکنند این قسمت نیز از مزایای حبیب السیر است که در خاتمه تاریخ حالات هر يك از سلاطین معروف چنانکه ذکر آن گذشت ترجمه حال مختصری از بعضی رجال معروف اندوره از قبیل امرا و علماء و وزراء و شعراء و خطاطین و نقاشان مینگارد و شرح حال هانفی و اسفزاری بطوریکه آقای پروین نوشته اند عیناً در حبیب السیر مندرج است و غیر از این دو نفر ترجمه حال بسیاری از معروفین انزمان را نیز شامل است .

و اما کتاب دوم ایشان (عجائب البلدان) ابوالمؤید بلخی نبوده و عبارتست از قسمت [اختتام] کتاب حبیب السیر راجع بعراق و عجائب جهان . و هر دو قضیه را که یکی بهری و دیگری بفارسی نقل کرده اند اولی در جانب نصیبین و دومی در حوالی ترکستان عیناً در قسمت اختتام حبیب السیر موجود است . و راجع بذکر عجائب ختا نیز حکایت مفصلی در کتاب مزبور از مطلع

السعدین نقل شده (یقیناً آقای پروین نیز همان حکایت را دیده اند) و بدین طریق شروع میشود: «حکایت: در مطلع السعدین مسطور است که دوشه‌ور سنه اثنین و عشرين و ثمانمائه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا جمعی از ملازمانرا که سردار ایشان شادی خواجه بود برسالت ختای نامزد فرمودند.. الخ» فقط چیزیکه در قسمت اختتام حبیب السیر نبوده و آقای پروین بدان اشاره کرده اند شرح حال شیخ رئیس و فارابی و حکایت امام محمد غزالی است، بنا بر معمول شرح حال رجال هرچوقت در ضمن عجائب و غرائب بلاد نوشته نمیشود و اگر اسمی از این قبیل رجال معروف در آنجا برده شود و غالباً راجع به عجائب و غرایبی است که از ایشان نقل میشود نه اینکه مبنی بر تمام حالات زندگانی آنان. حالا بچه ترتیب این قسمت داخل بکتاب عجائب و غرائب شده جای تعجب است. ولی شرح حال هر يك از اشخاص مزبور به ترتیب ذیل در سایر اجزاء کتاب حبیب السیر مندرج است:

ابو نصر فارابی: در جزو سوم از جلد دوم در ذیل حالات المطیع لله

ابو علی سینا: در جلد چهارم از جلد دوم در ذیل حالات سلاطین

آل زیار - امام فخر رازی: در جزو سوم از جلد دوم در ذیل حالات

الناصر لدین الله

خلاصه عقیده نگارنده راجع بدو کتاب آقای پروین اینست که نه اولی جلد هفتم الحاقی روضة الصفاست و نه دومی عجائب البلدان ابوالمؤید بلخی بلکه هر دو از جزءهای حبیب السیر است.

و راجع بقضیه اجتماع سیارات سبعة در برج میزان و حکم انوری اگر مجال و فرصتی بدست آید عقیده خود را مشروحاً معروض میدارم.